

گردها، چهار گرگ اطراف‌شان و قدرت‌های بزرگ

برندن اولری

ترجمه‌ی: سیدامید حسینی، هاشم کرمی

برای قرن‌ها از جانب سفرنامه‌نویسان غربی و مسلمان عنوان ملتی راهزن به‌گردها اطلاق شده بود. تحت عنوان مردمی همیشه‌عشیره‌ای، آنها را به ندرت متمدن توصیف کرده بودند که اسلام را با تساهل پذیرفته و صوفی‌گری و مشایخ را بر تندروی و بنیادگرایی ترجیح می‌دادند. قبایلی کوچ‌رو و شکارچی که در دامنه‌های زاگرس و دشت‌های مجاور پراکنده بودند. گفته شده آنها دارای زبانی مشترک یا ادبیات کلاسیک نبوده و یقیناً همبستگی ملی نیز نداشتند جنگاوران شان بیشتر یاغی بودند تا مبارز و برای مزدوری آماده، نه برای سروری ملی خودشان بجنگند. نوری سعید نخست وزیر عراق هاشمی یکبار با لحنی توهین‌آمیز از این مساله یاد کرده بود که چگونه تلاش کرده خیزش‌گردها را با پرداخت طلا بخواباند. او به عشیره‌ای پول پرداخت کرد تا با قیام عشیره دیگر یعنی بارزانی‌ها مقابله کند. شورش‌های ناسیونالیستی‌گردها علیه حکومت‌های فارس، ترک و عرب بعنوان لشکرکشی‌های غارتگرانه به تصویر درآمده‌اند. نه فقط حکومت‌های ایران، سوریه و ترکیه در قرن بیستم بلکه قوم‌شناسان و تاریخدانان همگی انکار کرده‌اند که کردها یک ملت بوده یا حتی دارای هرگونه خودآگاهی ملی بوده باشند.

اما امروزه در سفرنامه‌های غربی و وبلاگ‌هایشان نوع دیگری از کلیشه در مورد‌گردها در حال شکل‌گیری است. کردها دیگر در نشنال جئوگرافی به صورت گاه و بیگاه بعنوان مردمی سرکش و پیشامدرن به تصویر کشیده نمی‌شوند. مایکل گانتز از ایالات متحده، که سال‌ها سابقه بررسی سیاست‌گردی را دارد می‌گوید هم «نیویورک تایمز» و هم «نشنال جئوگرافی»، اقلیم کردستان عراق را در صدر لیست مکان‌هایی که باید دید قرار داده بودند. اخیراً‌گردها را به عنوان گونه‌ای در حال انقراض ارتقا داده‌اند، آنها را به عنوان

دموکرات هایی در خاورمیانه به تصویر کشیده اند که سربازان زن و مردشان چونان جنگاورانی دلیر برای ارزش های غربی می جنگند. راهزنان یاغی قدیم امروزه در مقایسه با همسایگان تندریشان تبدیل به کثرت گرایانی مترقی، سکولارهایی امروزی و جهان وطنانی فمینیست شده اند که در کوهپایه ها بسان ساکنان قدیمی ترین شهرهای جهان مورد ستایش نیز قرار گرفته اند. زنان شان در مقایسه با همتایان عرب، به عنوان زنانی تحصیلکرده تر و امروزی تر شناخته شده اند که با لباس هایی روشن و سرهایی بدون پوشش، تضاد آشکاری با مدل اسلامگرایان تندرو دارند.

هرگز نباید روی کلیشه ها تکیه کرد، به این دلیل که اغلب انعکاس تعصب بکارگیرنده شان هستند. اما کلیشه های گروهی بندرت بی پایه و اساس هستند. حتی نویسنده کتاب «ماهیت تعصب» می پذیرد که ممکن است کلیشه ها دارای هسته ای از واقعیت باشند. در ۱۹۰۶ یک مرد کُرد، نسبت به کلدان های مسیحی، احتمالاً مهارت نظامی بیشتر و آموزش ابتدایی و متوسطه کمتری داشت اما در ۲۰۱۶ کُردها خوشبختانه گرایش بسیار بیشتری به ارزش های غربی دارند و از نظر سیاسی نیز در مقایسه با همسایگان عرب، ترک و فارس شان، بیشتر غرب و غربگرایی را ترجیح می دهند. تغییرات اساسی در کلیشه ها نویدبخش تحولات مهمی در مناسبات درون گروهی است که تحول در کلیشه های یک ملت را نشان می دهد و چرخشی کامل در کلیشه ها را طی یک قرن و در بستر زمان برجسته نموده و نیاز به بررسی دقیق تر و عمیق دارد.

هفت کتابی که در اینجا مورد بررسی قرار گرفته بجز کتاب هجر، بر کُردهای امروز متمرکز هستند. سه کتاب -کتاب های (السوپ، عزیز و اورهان)- ترهای بازمینی شده ی دکتری، و سه کتاب دیگر از محققان ارشد و برجسته (عباس ولی و مایکل گانتر) هستند؛ آنها تایید می کنند که تغییرات رخ داده، بیانگر تحولات عمده در زندگی کُردها هستند نه اینکه فقط تغییراتی در تفسیر بیگانگان، چه برای مقاصد مثبت و چه سوءاستفاده، بوده باشند. کتاب هایی را نیز خود کُردها مانند ماهر عزیز و عباس ولی نوشته اند و یا اورهان که برخلاف اسم ترکی اش نویسنده ای کُرد و متولد روستایی کُردنشین است. دو نویسنده دیگر، یعنی السوپ و گانتر، انگلیسی زبان و غیرکُرد هستند. هجر نیز جامعه شناس برجسته بین المللی اهل ایالات متحده، بیشتر بدلیل روش برجسته و متنوعش در تفسیر ناسیونالیسم شناخته شده است. وی پیشگام هر دو خوانش نومارکسیستی و انتخاب عقلایی، و بسیج و جنبش های ناسیونالیستی است. این کتاب ها چه

جداگانه و چه بصورت مشترک برای خواننده، تفاوت‌ها و اشتراکات نگرشی نسبت به‌گُردها را در چهار سیستم سیاسی دربرگیرنده‌شان فراهم کرده‌اند. همچنین، این کتاب‌ها فرصتی برای ارزیابی ناسیونالیسم‌گُردها بدست می‌دهند که اکنون در آستانه‌ی رفراندومی هستند که چه بسا به ایجاد دولتی مستقل بیانجامد و ممکن است جمهوری‌گُردها یا گُردهای جنوبی نامیده شود.

گانتز حاصل سه دهه تحقیقات علمی خود را در مجموعه نوشته‌هایی آورده است که می‌تواند برای دانش‌پژوهان و دیپلمات‌ها قابل‌اتکا و معتبر باشد. وی تایید می‌کند که وزارت خارجه آمریکا، در تغییر نگاه کلیشه‌ای‌اش به نسبت‌گُردها و گُردهای تحت‌اداره‌بوش و اوپاما خیلی کند و آهسته پیش رفته، و درک و فهمش را تغییر داده است. وقتی که ایالات متحده به آنچه که فرانسوی‌های «ابرقدرت» می‌نامند تبدیل شد، وزارت خارجه دکتربین حفظ تمامیت ارضی دولت‌های موجود در سال ۱۹۴۸ را تئوریزه کرد که می‌بایست جان‌نشینان پسااستعماری‌شان همراه با سهم کامل‌شان از جانب دیپلماسی ایالات متحده و قدرت سخت‌افزاری‌اش محفوظ بماند. دستاورد و نتیجه این دکتربین به این عقیده جزمی منجر گردید که دولت‌های ورشکسته، متلاشی و ویران باید بدون در نظر گرفتن هزینه بازبرپانمودن‌شان حفظ شوند. حتی اگر خود پنتاگون دولت‌مورد نظر را ویران کند می‌بایست دیپلمات‌های آمریکایی-پیمانکاران-همه‌تکه‌های این دولت‌ها را بهم چسپانده و رویکردی علمی را برای بازسازی درپیش گیرند. در این جهان بینی، که کلیشه‌ای رایج است، گُردها چالشگران یاغی این نظم جهانی بشمار می‌آیند اگرچه یاغیانی عشیره‌ای نیز نباشند. تأثیر طولانی مدت داعش بر سیاست‌های ایالات متحده هر چه که باشد به رسمیت شناختن ضعیف این دیدگاه را تحمیل کرد که در میان همسایگان گُردها چالشگران به مراتب بدتر ثبات جهانی وجود دارند و شکست آنها مستلزم اتحاد با گُردهای خوب و حتی گُردهای بد است.

رویکرد رایج وزارت خارجه در مورد گُردها به آسانی تغییر نخواهد کرد. بعد از سقوط شاه، سیاستگذاران تصمیم گرفتند به حمایت از ایجاد حکومتی قوی در بغداد بپردازند چرا که بر این باور بودند این رویکرد برای ایجاد موازنه در مقابل حکومت دینی تهاجمی شکل گرفته در تهران، ضروری بود. این مساله زیربنای سیاست «مهار دوگانه» در مقابل عراق و ایران بود. این باور که حکومت قدرتمند در بغداد برای ایالات متحده - و در عین حال برای عراقی‌ها- مفید است، در پی تصمیمات دو رئیس‌جمهور بوش برای از بین بردن نیروی نظامی متعارف بغداد طی جنگ‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ سرسختانه جان سالم بدر برد. این

باور جزمی حتی بعد از سقوط رژیم صدام حسین نیز خیلی کم اصلاح شد. اصلاح اعلام شده تنها این بود که یک حکومت مرکزی قدرتمند لازم است که در آن همه فقط «عراقی» باشند. این باور به همان اندازه متوهمانه بود که عراق دموکراتیک و متمرکز شده، ضدایرانی خواهد بود. کاملاً واضح است که چرا چنین اتفاقی هرگز بطور قانع کننده ای قابل توضیح نیست حتی اگر بدیهی باشد که شیعیان اکثریت جمعیت را تشکیل داده و احزاب مذهبی شان اکثریت آرای انتخابات را کسب کنند. بنظر می رسد اینطور فرض شده که هویت پان عراقی آنها بر هویت شیعی شان ارجحیت خواهد یافت. به این افکار ساده لوحانه این را نیز اضافه کنید که کُردها به ادغام مجدد راضی باشند. امروزه سیاست "عراق واحد" بنظر می رسد روی ستون آخرش بوده و در حال ساقط شدن از درجه اعتبار است.

حزب دموکرات کردستان (پ.د.ک) و اتحادیه میهنی کردستان (ی.ن.ک) در مذاکرات بازنویسی قانون اساسی عراق تلاش کردند دولت عراق اتحادیه ای چند ملیتی با حداکثر عدم تمرکز باشد. آنها معتقدند به کمک میانجیگری زلمای خلیل زاد سفیر وقت ایالات متحده، در رابطه با این موضوع موفق عمل کرده اند. سفرای بعدی ایالات متحده کُردها را برحذر داشتند که با «خواسته های بیش از حدی» در راستای کسب حقوق شان بر اساس قانون اساسی مصوب ۲۰۰۵ عمل کنند. مهم ترین مواردی که به کُردها در موردش هشدار ویژه داده شد عبارت بودند از اصرار بر داشتن نیروی امنیتی خودشان، صدور مجوز اکتشافات نفت و گاز و صادرات آنها، بازترسیم مرزهای جنوبی منطقه شان از طریق مراجعه به آرای عمومی، و اقدامات جبرانی در راستای اصلاح سیاست بعثی در تعریب منطقه و جایگزینی اعراب آورده از جاهای دیگر به آن مناطق. اما اگر رهبران (پ.د.ک) و (ی.ن.ک) به توصیه های مقامات آمریکایی در مورد موضوعات امنیتی و پیرامون قانون اساسی گوش می دادند، حکومت اقلیم کُردستان بعد از ۲۰۱۴ بوسیله داعش اداره می شد. کشورهای عضو اتحادیه اروپا دیدگاه شان را تقریباً به همان کُندی وزارت خارجه ایالات متحده به روز کردند. بیشترشان در مورد کُردها و کُردستان مانند دهه ۱۹۹۰ و زمان جنگ اول خلیج فکر می کردند؛ قیام سرکوب شده کُردها توسط صدام حسین؛ هجوم گسترده آوارگان و پناهندگان به ترکیه و ایران، ایجاد منطقه امن و آنچه که به «شمال عراق» معروف شد؛ و متعاقب آن ظهور دو فاکتوی کُردستان خودمختار، که با سیاست عمدی صدام مبنی بر عقب کشیدن نیروهای دولتی و قطع درآمدها بود تا کُردها در نتیجه گرسنگی مجبور به تسلیم شوند. دفاتر اتحادیه اروپا هنگامی که ترکیه به موقعیت کاندیداتوری عضویت

در اتحادیه در سال ۱۹۹۱ ارتقا یافت، تلاش‌های جدی‌تری بعمل آوردند. نظارت بر حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر بعداً به شرطی تعیین‌کننده در پذیرش یا رد عضویت ترکیه تبدیل شد. اما امکان اینکه مرزهای جنوب شرقی اتحادیه اروپا در آینده از میان‌گردستان تاریخی بگذرد به مساله‌ای جدی تبدیل شد. امروزه مساله‌گرد، بخشی از مساله پناهندگان است.

چهار گرگ اطراف و مساله‌گرد

تمامی نویسندگان با سیاست‌گردی در همان چارچوب چهار دولت اطراف شان تعامل می‌کنند که ناسیونالیست‌های‌گرد آنها را «چهار گرگ» می‌خوانند و شامل ایران، عراق، ترکیه و سوریه می‌شوند. دو گرگ از این گرگ‌های‌شور در این کلیشه، یعنی عراق و سوریه در حال حاضر عمیقاً لنگ و ناتوان شده‌اند. گرگ‌بعثی عراق اگر کم‌کم به داعش تبدیل نشود مرده قلمداد می‌شود چون آنچه که دولت اسلامی عراق و شام خوانده می‌شود شامل ترکیبی از بعثیزم و اسلام سیاسی تندرو سنی است که عرب‌های سنی سوری نیز به آن ملحق شده‌اند. در مقابل، دو گرگ بزرگ‌تر یعنی ترکیه و ایران، لنگ نیستند. گردهای ناسیونالیست معمولاً ترکیه را قوی و خطرناک می‌دانند که ضمخت، ناشی، چقر و مستقرترین دولت [از بین این دولت‌های چهارگانه] است. به‌رحال حکومت ترکیه دهه‌ها کردها را «ترک‌کوهی» نامیده اما در مورد اینکه چگونه زبان‌گردی با ترکی متفاوت است توضیحی نداده است. تکمیل‌گونه شناسی گرگ‌های موزی با شناخت مداخله‌گرتین و بی‌شرفترین گرگ یعنی ایران تکمیل می‌شود. مدرک مستندی که دال بر مهارت‌های ماکیاویلیستی رژیم ایران است، کنترل فعلی اش بر کردها در ایران است که مایکل گانتز (۲۰۱۶) وضعیت شان را در فصلی تحت عنوان «خاموشان موقت؟» توصیف می‌کند و انتخاب عنوان، به صورت مختصر و مفید کنه استدلال وی را منتقل می‌کند. عباس ولی به همین صورت می‌نویسد مساله‌گرد در ایران دیگر بیان نارضایتی یک اقلیت فرهنگی در حاشیه سیاست ایران نیست، بلکه بیشتر حاکی از یک مرکز ساکت و خاموش است که مدام در حال تنش بوده و یکپارچگی سیاسی و هویت‌اتنیکی قدرت حاکم را به چالش می‌کشد». از نظر وی، هویت‌اتنیکی و زبانی‌گردها، ثابت می‌کند که ادعای ایران مبنی بر اینکه از نظر ملی یک دولت یکپارچه است، ادعایی فریبکارانه است.

همه نویسندگان تقریباً به درستی مدعی‌اند که بجای یک مساله‌گردستان بزرگ یکپارچه، چهار مساله

کردستان کوچکتر وجود دارد. ماهر عزیز در بررسی خود، برای مثال از دانش آموزان کردستان عراق گزارش می دهد در حالی که ۹۰ درصد طرفدار استقلال منطقه شان از عراق هستند، کمتر از ۲ درصدشان خواهان الحاق به سه بخش دیگر کردستان هستند». (جدول ۸.۶). اما اثبات این ادعا که دیگر مساله کردستان بزرگ مطرح نیست، مستلزم داشتن صلاحیت های قابل توجهی از جمله سازمانی، احساسی و سوگیری سیاسی است.

حزب گارگران کردستان (پ.ک.ک) حتی اگر ایده کردستان بزرگ مستقل را کنار گذاشته باشد، بصورت حزبی پان-ناسیونالیست سازماندهی شده است. در میان سازمان های وابسته به این حزب، حزب اتحاد دموکراتیک (پ.ی.د)، شاخه (پ.ک.ک) است که در سوریه فعال است. در حالیکه حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) در ایران فعال است. (پ.ک.ک) شاخه فعالی در عراق ندارد اما پایگاه و مرکز فرماندهی اش در کوهستان های قندیل مستقر است که از آنجاگاه و بیگاه حملاتی به داخل ترکیه انجام می دهد و ترکیه نیز بطور مداوم این مناطق را مورد حمله قرار می دهد. حکومت اقلیم کردستان مخالف کاربرد خشونت از جانب (پ.ک.ک) بر ضد ترکیه و همچنین ترکیه علیه (پ.ک.ک) است. نه تنها سرزمین ناهموار آنجا مانع از بکارگیری منابع می شود، ترکیه توانایی لازم برای متوقف کردن عبور شبه نظامیان از آنجا را نیز ندارد. نه تنها (پ.ک.ک) بصورت مدلی پان-کرد سازماندهی شده است بلکه اغلب بدنبال انحصار قدرت و کنترل بر سایر احزاب و سازمان های کردی به روش خشونت حداکثری است مانند آنچه اورهان مستند کرده است. (پ.ک.ک) با هردو حزب (پ.د.ک) و (ی.ن.ک) بخصوص (پ.د.ک)، زمانیکه ضعیف بنظر رسیده اند، وارد جنگ شده است. (پ.د.ک) خودش در حکومت اقلیم کردستان بصورت حزبی پان-کرد سازماندهی شده است. یک حزب دموکرات کردستان در سوریه وجود دارد که (السوپ) آنرا به طور جامع مورد بررسی قرار داده است. در ترکیه هم (پ.د.ک) وجود دارد که در انتخابات ترکیه مشارکت نمی کند. در ایران هم اگر چه باقیمانده آن در اقلیم کردستان عراق مستقر است، با توافقنامه های ضمنی دیپلماتیک میان حکومت اقلیم کردستان و ایران، مهار و محدود شده است. در هر چهار دولت دشمن کرد، احزاب کوچکی نیز وجود دارند که مدعی کردستان بزرگ هستند به امید اینکه روزی کردها به سازمان آنها برای استقلال تکیه کنند.

در هر چهار بخش تاریخی کردستان و همچنین در دیاسپورای کردی احساسات قوی برای کردستان

بزرگ وجود دارد. پرچم، بنرها و شعارها، نقشه‌ها، آهنگ‌ها، شعرها، رمان‌ها، رسانه‌ها و فیلم‌ها این هویت را بازتولید و حفظ می‌کنند. نسبت این احساسات در میان کردها یعنی میان کردهای سنی، شیعه، علوی، ایزدی، مسیحی، سابی و مندایی، شبک، کاکه‌یی و سکولار متفاوت است. هر بخش کردستان برای خودش اسمی دارد: روزناوای کردستان (جایی که خورشید غروب می‌کند) که غرب کردستان است (شمال سوریه)؛ باشوری کردستان یا جنوب کردستان همان کردستان عراق است؛ روزه لاتی کردستان (جایی که خورشید طلوع می‌کند) که شرق کردستان است (منطقه مرزی [غرب و] شمال غربی ایران) و باکوری کردستان یا شمال که کردستان ترکیه است. میان چهار دولتی که می‌خواهند کردها را سرکوب یا سعی در تحدیدشان دارند، کردها چه بصورت قانونی و چه غیرقانونی، رسانه‌های یکدیگر را دنبال می‌کنند و ناظر تحولات سیاسی دیگر بخش‌ها هستند. همچنانکه دیگر نویسندگان مستند کرده‌اند در مقاطع حساس و ویژه، کردها از رهبران، جنبش‌ها و استراتژی‌ها ویژه‌شان الهام گرفته‌اند. رهبری کلی جنبش مورد مناقشه است اما از ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ یقیناً بدست ملا مصطفی بارزانی از (پ.د.ک.) بود. در طول انقلاب ایران، عبدالرحمن قاسملو از حزب دموکرات کردستان ایران این رهبری را برای مدت کوتاهی داشت. از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۶ که عبدالله اوجلان دستگیر شد، وی توانست در بسیاری مناطق این اشتیاق کردها را جذب خود کند. اما پس از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ این نقش پیشگامی به (پ.د.ک.) تحت رهبری مسعود بارزانی و برادرزاده اش نجیروان بارزانی، پسرش مسرور بارزانی و مرحوم سامی عبدالرحمن رسید. اتحادیه میهنی تحت رهبری جلال طالبانی، کوسرت رسول، فواد معصوم، برهم صالح نیز این توجه را بخود جلب کردند- تا اینکه اتحادیه میهنی کردستان در ۲۰۰۹ با تشکیل جنبش تغییر (گوران) دچار انشقاق شد. امروزه شاخه سوری (پ.ک.ک.) یعنی حزب اتحاد دموکراتیک (پ.ی.د.) با رهبری مشترک صالح مسلم بویژه میان دیاسپورای کردی این توجه را جلب کرده است. گانتر می‌پرسد آیا کردهای سوریه مدل (پ.ک.ک.) را دنبال خواهند کرد یا مدل حکومت اقلیم کردستان را. این سوالی وارد و مهم است که ما باید آنرا به مثابه انتخابی بدانیم میان انقلاب مداوم (پ.ک.ک.) یا تجربه فدرالیسم و کنفدرالیسم حکومت اقلیم کردستان با حفظ حق جدایی به عنوان یک گزینه.

نکته قابل توجه این است که احساسات پان-کرد هم امکانات و هم محدودیت‌هایی برای احزاب و سازمان‌های کردی به وجود می‌آورد. متحدین، سرمایه، پناهگاه و ایده‌های استراتژیک (علیه کردها)

دست به دست هم داده اند و محدودیت ها معمولا دوچندان بوده و احساسات پان-کردی باعث برانگیختن ضدیت و مخالفت بیشتری از جانب همسایگان عرب، ترک و ایرانی می شوند. بهر حال دنبال کردن منافع جمعی و حزبی داخل هر کدام از بخش های کردستان بعضی اوقات به ضرر دیگر کردها اتفاق می افتد و محدودیت های هنجاری و انتخاب هایی ناخوشایند را به آنها تحمیل می کند. طی جنگ ایران-عراق هر دوی (پ.د.ک) و (ی.ن.ک) برای حفظ پشتیبانی و مراکزشان در ایران در مقاطع مختلف به خمینی برای شکست حزب دموکرات کردستان ایران که حمایت فعال عراق بعضی را داشت، کمک کردند و این کار را بر اساس اصل دشمن دشمن من، دوست من است انجام دادند. به همین صورت، (پ.ک.ک) در زمان رهبری او جالان از این ادعای دولت سوریه حمایت می کرد که گویا کردها در سوریه مهاجر و پناهندگانی از ترکیه هستند که باید به موطن خود بازگردند. در مقابل این خیانت (پ.ک.ک) به کردها که از حق اساسی شهروندی محروم بودند، رژیم بعث، دست او جالان و (پ.ک.ک) را برای عضوگیری از کردهای سوریه برای جنگ با ترکیه باز گذاشته بود. در از سرگیری جنگ با حکومت ترکیه، (پ.ک.ک) خطوط لوله انتقال نفت و گاز را قطع کرد که شامل لوله های جدیدی می شد که از اقلیم کردستان و کرکوک، نفت و گاز را به پالایشگاهها و بنادر ترکیه منتقل می کردند. (پ.ک.ک) دست داشتن خود در این اقدامات را به شدت رد و انکار می کرد چون از محدودیت های هنجاری آن آگاهی داشت. واقعیت این است که برای ضربه زدن به ترکیه می خواستند خطوط انتقال نفت حکومت اقلیم کردستان را که برای سیاست مستقل انرژی اقلیم حیاتی بود مورد حمله قرار دهند. این اتفاقات بی رحمانه بازتاب دهنده ساختار عمیق مصیبت جمعی کرد است، یعنی کردها برای تامین منافع خود اغلب به دیگر کردها ضربه می زنند. در سپتامبر ۲۰۱۴ پرزیدنت مسعود بارزانی به مهمترین روزنامه انگلیسی زبان اقلیم کردستان گفت «دفاع از مردم و سرزمین کردستان وظیفه اصلی همه ماست و بر سایر وظایف ما اولویت دارد». او در زمان اوج هجوم و پیشروی داعش این سخنان را مطرح می کرد و درصدد تشکیل یک جبهه پان-کرد بود. هیچ رهبر کردی نمی تواند زمانی که داعش دارد (پ.ی.د) را از بین می برد یا مردم کرد را قتل عام کرده و به بردگی می برد بی تفاوت کنار بایستد. چنین سخنانی، لحظات و رویدادهایی استثنایی هستند اما نرم و هنجار جاری، رقابت میان احزاب و سیاست متفاوت هر بخش از چهار بخش کردستان است.

بهر حال هر دو قدرت بزرگ همسایه، از کردستان بزرگ - چه واقعی و چه خیالی - وحشت دارند و بر

اساس همین دیدگاه عمل می‌کنند. حکومت ترکیه به رسمیت شناختن حکومت اقلیم کردستان یا هرگونه کمک و تعامل با سازمان‌های گُردی و به رسمیت شناختن خودمختاری را رد می‌کرد تا اینکه حزب عدالت و توسعه (آکپارتی) روی کار آمد و این حزب روابط رسمی با اقلیم را در سال ۲۰۰۷ شروع کرده و در سال ۲۰۱۱ کنسولگری ترکیه در اربیل آغاز به کار کرد. وزارت خارجه ایالات متحده و هم‌تایان اتحادیه اروپا نیز اولویت را به شریک‌شان در ناتو یعنی ترکیه می‌دادند و به نوعی با ترکیه رودربایستی داشتند. اما این مساله تحت نخست‌وزیری رجب طیب اردوغان فروکش کرد. تحت حکومت سیاستمداران اسلامگرای ترکیه بجای ناسیونالیست‌های کمالیست، ترکیه با گُردها شروع به تعامل کرد. حزب عدالت و توسعه از میان گُردهای محافظه‌کار مخالف (پ.ک.ک.) نیز کسب رای می‌کرد، آنها به دلیل ریشه مارکسیستی-لنینیستی و خشونت متداوم (پ.ک.ک.) و ضدیت با نخبگان و فرهنگ سنتی گُردی، با این حزب مخالفت داشتند. حزب عدالت و توسعه شدیدترین فشارها و ممنوعیت‌ها بر فرهنگ و زبان گُردی را برداشت و بنظر می‌رسد میان گُردهای خوب و بد تمایز قائل شده باشد. گُردهای خوب، حکومت اقلیم کردستان تحت اداره (پ.د.ک.) را دربرمی‌گیرد. اردوغان کنسولگری خود را مشترکا با پرزیدنت بارزانی که لباس پیشمرگه بر تن داشت افتتاح نمود. ترکیه از آزمون منبع اصلی سرمایه‌گذاری خارجی در اقلیم کردستان است چون بازرگانی مدت‌ها قبل از ورود وزارت خارجه به آنجا، فعال شده بود. (پ.ک.ک.) و شاخه‌هایش برای ترکیه گُردهای بد محسوب می‌شوند اگرچه حکومت عدالت و توسعه برای مذاکره با این حزب در حال تلاش بود. سوال پیش روی ما این است که آیا تحولات سوریه باعث بازگشت اضطراب عصبی مضمّن حکومت ترکیه و بازگشت به سیاست‌های کینه‌توزانه قبلی و وضعیت ستیزه‌جویانه کمال آتاترک با گُردها می‌شود؟ و همچنین آیا ترکیه روابط با (پ.د.ک.) در حکومت اقلیم کردستان را فدای از سرگیری جنگ با (پ.ک.ک.) خواهد کرد؟ و سوال دیگر اینکه آیا اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا از اتحاد سنتی و سیاست خود با آنکارا هر چه که باشد تبعیت خواهند کرد؟

خواندن این کتابها با هم، نشان می‌دهد چه اتفاقی می‌افتد وقتی که قدرت‌های بزرگ و چهارگرگ اطراف، می‌خواهند منازعات ملی، اتنیکی و فرقه‌گرایانه را با سیاست‌های سنتی و بر اساس تعامل جداگانه هر دولت مدیریت کنند، چه اتفاقی می‌افتد. گُردها در مخمصه خود تنها نیستند. سرریز سیاست‌ها اغلب به عقب‌گرد و ناسازگاری سیاست کلی انجامیده است. آمریکا و ترکیه در ناتو متحد یکدیگرند؛ مشترکا

هر دو (پ.ک.ک) را سازمانی تروریست تعریف کرده اند و (پ.ک.ک) نیز آن گونه که اورهان مستند کرده، عملاً کارهایی تروریستی (قتل عمدی غیر نظامیان بدلیل اهداف سیاسی) انجام داده است. ایالات متحده به سرعت در مرزهای ترکیه و سوریه، عملاً یگان های مدافع خلق (ی.پ.گ) را تسلیح کرده و در کنارشان جنگیده است. ایالات متحده در جنگ با داعش، با (ی.پ.گ) بعنوان هم پیمان رفتار می کند. دلاوران زن و مرد مبارز (ی.پ.گ) راه شکست داعش را در کوبانی که شهری گردنشین در مرز شمالی سوریه با ترکیه است، هموار کردند. اما (ی.پ.گ) شاخه نظامی (پ.ی.د) است که در این زمینه السوپ و گانتر شکی برای ما باقی نگذاشته اند که عضوی از خانواده سازمان های ایجاد شده توسط (پ.ک.ک) است. (پ.ی.د) تحت شعار «خودمختاری دموکراتیک» به وسیله شاخه نظامی اش (ی.پ.گ) تلاش داشته که نظام سیاسی انحصارگر و در کنترل خود را در کردستان سوریه مستقر کند. (پ.ی.د) تلاش کرده است که پتانسیل گسترش نفوذ دیگر احزاب کرد سوریه را از میدان به در کند، احزابی که اکثراً برای خط مشی و پشتیبانی به حزب دموکرات کردستان عراق چشم دوخته اند. هر دوی ایالات متحده و حکومت اقلیم کردستان در مبارزه برای آزادی کوبانی از (ی.پ.گ) حمایت کردند و ترکیه نیز با کراه اجازه داد که کردهای خوب یعنی نیروهای (پ.د.ک) از کردهای بد (ی.پ.گ) برای شکست داعش حمایت کنند به این دلیل که ایالات متحده اینچنین خواسته بود و البته بدون شک این اقدام برای آمریکا هزینه هایی داشت.

تناقضات اینجا به پایان نمی رسند. ایالات متحده رقیب ایران است نباید توافق اداره اوباما بر سر مساله هسته ای ایران را بعنوان تنش زدایی جدی گرفت. اما این دو کشور در عراق بصورت عملی علیه داعش متحد هم هستند و هر دو زمانی که بیم افتادن اربیل بدست داعش وجود داشت به کمک حکومت اقلیم کردستان شتافتند. بالعکس، به نظر می رسد در سوریه، ایالات متحده و ایران روابط خصمانه ای با هم دارند. ایران از رژیم فعلی حمایت می کند در حالی که ایالات متحده تحت اداره اوباما از مخالفان (عمدتاً سنی که متحد جبهه النصره و داعش نیستند) حمایت می کرد. اما بر اساس آنچه السوپ و گانتر گزارش داده اند در تابستان ۲۰۱۲ رژیم سوریه عمداً از «کانتون» های عمداً گردنشین شمال شرق، شمال و شمال غربی عقب نشینی کرد. سیاست رژیم اسد این بود که بگذارند (پ.ی.د) تحت رهبری مشترک صالح مسلم و (ی.پ.گ) قدرتمند شود تا به این وسیله اپوزیسیون مورد حمایت ایالات متحده را تضعیف کند.

انرژی از روسیه کم می کند قدرت باج خواهی روسیه از اتحادیه اروپا را کاهش می دهد. چنین تحلیل هایی طرفداران جدایی احتمالی کردستان از عراق را تقویت می کنند اما بدون همکاری ترکیه حمایت لجستیک برای پایگاه آمریکا در کردستان پیچیده خواهد شد.

کردهای سوریه: برآمده از ناکجا اباد

کردهای سوریه، آخرین کردهایی هستند که در غرب شناخته شده و مطالعاتی در موردشان انجام شده است و همچنین آخرین کردهایی هستند که به قیام مسلحانه دست زدند. گانتر و السوپ در مورد آنها کار کرده اند. پیش از آغاز جنگ داخلی سوریه در ۲۰۱۱، کردها از ۸ تا ۱۵ درصد جمعیت پیش از جنگ (۱.۸ تا ۳.۵ میلیون نفر) تخمین زده شده اند. اعلام رقم ۲ میلیون نفر به دلیل رعایت احتیاط، نادرست به نظر می رسد. آنها گُرمَاجی حرف می زنند لهجه ای کُردی که بیشترشان در ترکیه، دهوک و بخش هایی از استان اربیل در عراق با آن سخن می گویند. اکثراً مسلمان سنی بوده و در میانشان کردهای ایزدی هم وجود دارند، همان هایی که داعش دست به نسل کشی و قتل عام شان زد و زنان شان را به بردگی واداشت. از نظر تاریخی، آنها در سه منطقه جغرافیایی جدا در شمال سوریه متمرکز شده اند که عبارتند از:

(۱) حسکه: گوشه شمال شرقی سوریه در امتداد اقلیم کردستان عراق و متصل به آن است. پیشمرگه های (پ.د.ک) در حال بازپس گیری کنترل غرب موصل هستند. منطقه سنگال (سنجار) در عراق استان مجاور گوشه شمال شرق سوریه است که حسکه (بطور رسمی جزیره) خوانده می شود. این باعث تشویش خاطر ترک ها شده است. از زمانی که اولین آمارگیری های رسمی در ابتدای قرن بیستم ثبت شده، اکثریت جمعیت منطقه حسکه، کُرد بوده اند. پیش از جنگ داخلی ۱.۵ میلیون جمعیت داشته است. کردها و مسیحیان برای سال های متمادی در آنجا همزیستی مسالمت آمیزی داشته اند.

(۲) کوبانی: (به عربی: عین العرب) در شمال شرقی استان حلب قرار دارد، در مرکز شمال سوریه و جمعیتی حدود ۲۰۰ هزار نفر در سال ۲۰۰۴ داشته است. از اینکه قبل از جنگ تمام عیار داعش، در اثنای آن و بعد از آن، چند نفر به ترکیه یا کردستان عراق گریخته اند، آمارهای متفاوتی گزارش شده است و شاید رقمی حدود ۱۰۰ هزار نفر این منطقه را ترک کرده باشند.

(۳) عفرین: در انتها الیه شمال غرب سوریه در امتداد فلات آناتولی، منطقه ای کوهستانی وجود دارد

که عفرین نامیده می‌شود و در سال ۲۰۰۴ جمعیتی حدود ۱۷۵ هزار نفر داشته است. از نظر جمعیت شناختی، گُردهای عفرین با گُردهای آن سوی مرز در ترکیه و بدون شک با دیگر گُردهای هموطن خود در سوریه هیچ تفاوتی ندارند. عفرین نزدیک ترین منطقه به [ادلب] نیز هست که خطرناک ترین میدان جنگ داخلی در سوریه بوده است.

خارج از این سه منطقه، مردمی با اصلیت گُردی وجود دارند که بیشترشان از نظر زبانی در عربی ادغام و در تمام شهرهای بزرگ سوریه به ویژه دمشق ساکن هستند. آنها از زمان صلاح الدین ایوبی در آنجا هستند. مساله این است که آیا (پ.ی.د.)/(ی.پ.گ) می‌خواهد و می‌تواند این مناطق ناپیوسته شمالی را از لحاظ نظامی و سیاسی به هم متصل کند. ترکیه مخالف این چشم انداز است. سوال این است که ترکیه تا چه اندازه مایل به پذیرش استقرار دومین گُرستان خودمختار در مرزهای جنوبی اش است؟ ایالات متحده و روسیه تاکنون گُردها را از این خواست خود برحذر داشته و با مشوق های گوناگون مانع از مداخله نظامی ترکیه شده اند. (پ.ی.د.)/(ی.پ.گ) داشتن پروژه ای ناسیونالیستی را رد کرده و تاکید می‌کنند که (ی.پ.گ) در برگیرنده تمام اقلیت ها -و زنان- در مراتب و صفوف خود است. ادعای اخیر درست است اما کمتر کسی در خارج به مدعای اولی شان را باور می‌کند.

السوپ تایید می‌کند که گُردها از زمان عثمانی و قبل از آن در جایی که اکنون سوریه نامید می‌شود ساکن بوده اند. اینکه که چه درصدی از آنها در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از سرکوب رژیم کمالیست گریخته و به آنجا پناهنده شده اند، یا چه تعداد پناهنده اقتصادی سال های قبل و بعد از جنگ دوم جهانی هستند، مشخص نیست. تحت حاکمیت حزب بعث سوریه این پناهندگان از حق شهروندی محروم بودند و این سیاست انکار شهروندی به بسیاری از گُردهای بومی نیز گسترش داده شد. زمانی که رژیم اسد در سال ۲۰۱۱ دچار مشکل اساسی شد به گُردهای بی شناسنامه و فرزندان شان، حق شهروندی اعطا کرد. بشار اسد این کار را برای تقویت رژیم خود و اختلاف افکنی میان اپوزسیون انجام داد، اپوزیونی که با کارت گُردی خیلی ناشیانه بازی کرده است. اپوزسیون موضع گیری یا اقدام قابل ملاحظه ای به نفع گُردها، برای مثال به رسمیت شناختن ایشان، یا قبول خودمختاری منطقه ای شان، یا حداقل در یکی از کانتون ها و مناطق گُردی نداشته است. در عوض، وعده یک فرمول پیش پا افتاده ی شهروندی برابر در دولتی مدنی را داده است. این دقیقا همان وعده ای است که ترکیه کمالیست به پیشینیان آنها داده بود. بنظر می‌رسد

اپوزسیون عرب سوریه چیزی از منازعات کشورهای همسایه با کردها یاد نگرفته یا آنرا فراموش کرده اند. حزب دموکرات کردستان سوریه در سال ۱۹۵۷ بر اساس پلاتفرم ادعای حقوق فرهنگی برای کردها و دموکراسی برای تمامی کشور تاسیس شد و به شدت با اتحاد پان عربی کوتاه با مصر و سوریه مخالفت کرد. کردها بجای اتحاد با عرب های ناسیونالیست تا آخرین روزهای خلافت طرفدار عثمانی بودند هر چند استثنائاتی نیز وجود داشت. تحت حکومت جدید و قیمومیت فرانسه نیز کردها در نیروهای امنیتی بیش از نسبت خود حضور داشتند: پاریس عمدا از اقلیت ها برای درهم شکستن عرب های ناسیونالیست استفاده می کرد. به همین دلیل بود که بسیاری از سربازان ارشد در میان اولین دیکتاتورهای پسااستعماری گرد بودند. ادیب شیشکلی یکی از همین افسران بود که طرفدار دولت ملت عرب-مسلمان بود. این واقعیت به توضیح اینکه در زمان قدرت گیری حزب بعث، چرا و چگونه کردها به شیوه تدریجی و پیش رونده از ارتش سوریه و سیاست حزبی حذف شدند کمک می کند. در واقع، جایگاهی برای کردها در سوریه عربی و عرب گرا وجود نداشت. این ایدئولوژی، کردها را یا خارجی یا خائن به شمار می آورد و از بین بردن زبان کردی به سیاست رسمی تبدیل شد. برنامه بعث در قالب طرح "کمربند عربی" اجرایی شد که کردها را از ۱۵ کیلومتری مرزهای سوریه با عراق و ترکیه اخراج و عرب ها را جایگزین شان می کرد. این پروژه بعضا به این دلیل که عرب ها به اندازه کافی برای سکونت در آن مناطق ترغیب نمی شدند، هیچ گاه تکمیل نشد. "تعریب" سوریه ای هر چند به همان اندازه دشمنکارانه و نژادپرستانه بود اما به اندازه همتای عراقی اش تحت حکومت صدام حسین، موثر نبود. در جاهای دیگر سوریه، کردها اجازه یافتند در رده های دون پایه ی ارتش بکار گرفته شوند. این کار باعث شد تعدادی وفادار رژیم در میان شان بوجود آید و مهارت های نظامی کسب کنند هرچند که به سطوح بالا ارتقا نمی یافتند. برای مثال واحدهای کرد، برای سرکوب خیزش حما، در سال ۱۹۸۲ بکار گرفته شدند.

بنابراین عرب های سنی و کردها با وجود اشتراکات مذهبی و تجربه مشترک ستم و سرکوب تحت رژیم علوی اسد، روابط خصمانه دیرپایی با هم دارند. بخش عمده اپوزسیون عرب هیچگاه اقدمی در جهت ایجاد روابط با کردها برنداشته است. بیشتر آنهایی که اپوزسیون عرب سنی به شمار می آیند اسلامگرایی افراطی را به نژادپرستی سنتی عربی خود افزودند. خواسته حداقلی کردها حمایت و پشتیبانی آشکار برای حقوق فرهنگی خود است و خواسته حداکثری شان دستیابی به موقعیت سیاسی سرزمینی فدرال یا کنفدرال

در داخل مرزهای سوریه جدید است.

گُردهای ناسیونالیستی که در (پ.ک.ک) سازماندهی نشده بودند، یا از طرف سازمان‌های اطلاعاتی-امنیتی سوریه پراکنده شدند یا در نبود توافق و اتحاد بین خودشان. عبارت صحیح‌تر این است که بزرگترین دشمن گُردها، گُردهای دیگر یا خودشان هستند. اکثر احزاب گُرده سوریه بوسیله‌ی نخبگانی سرشناس تاسیس شدند و آنها با حزب شان بعنوان دارایی شخصی رفتار می‌کردند. آنها به ندرت حمایت تمامی مناطق گُرده‌ی و یا هر سه منطقه را بدست می‌آوردند. آنها اغلب روی وابستگی‌های خویشاوندی و عشیره‌ای تکیه داشته و عمیقاً فرقه‌گرا بودند. در سال‌های ۱۹۹۰ دیوید مک‌داول حدود ۱۵ حزب سیاسی را نام برد که مدعی نمایندگی منافع گُردها در سوریه بودند و در مارس ۲۰۱۴ السوپ ۲۱ حزب را برمی‌شمارد. طبقه بندی این احزاب و اقدامات شان قبل از بهار ۲۰۱۱ در مرکز تحقیق میدانی السوپ قرار گرفته است. او تلاشهای این احزاب را برای تشکیل هم پیمانی و ائتلاف قبل و بعد از ۲۰۱۱ مستند کرده است.

سوریه بعثی و ترکیه دارای منازعات مرزی بوده و بر سر میزان آب فرات اختلاف داشتند. یکی از آنها مخالفت سرسخت اسرائیل و دیگری متحد این کشور و همچنین دو کشور در دو طرف قطب بندی‌های بعد از جنگ جهانی دوم بودند. حافظ اسد بعضاً به این دلایل، هنگامی که در دهه ۱۹۸۰ رهبر (پ.ک.ک) از ترکیه گریخت، در سوریه میزبان او و دیگر احزاب چپ‌گرا و ناسیونالیست گُرده خارج از سوریه شد. همکاری میان سوریه بعثی و (پ.ک.ک) در اواخر دهه ۱۹۹۰ پایان یافت و آن هنگامی بود که ترکیه ارتش خود را در مرز با سوریه مستقر و خواستار استرداد اوجالان شد. سوریه حمایت عملی خود از (پ.ک.ک) را متوقف کرد و اوجالان ناچار شد از سوریه خارج شود. سرانجام وی (با کمک آمریکا و اسرائیل) در کنیا دستگیر شد و او را تحویل مقامات ترکیه دادند. وقتی بشار اسد به دردرس افتاد به روش پدرش بازگشت. او به نیت مقابله، تنبیه و یا پرت کردن حواس ترکیه، بویژه با ایجاد یک جبهه تازه در پشت اپوزیسیون سوریه تحت عنوان (پ.ی.د) به (پ.ک.ک) اجازه ظهور دوباره داد. این اهداف محقق شدند. به هر حال اسد خودمختاری اعلام شده از سوی (پ.ی.د) را به رسمیت نمی‌شناسد اما به احتمال زیاد کنترل کسانی را که در پی کسب اطاعت شان بود را نیز از دست داد.

بنابراین اینطور نیست که گُردهای سوریه از ناکجاآباد آمده باشند هرچندکه گذشته‌ای شکننده و مبهم و آینده شان نامعلوم است. اگر اسد از جنگ داخلی بعنوان برنده خارج شود ممکن است با قبول حداقلی

از حقوق فرهنگی و سرزمینی با کردها کنار بیاید چون نیازمند بازسازی اساسی قدرتش است و این کار از طریق ائتلافی از اقلیت های علوی، دروزی، مسیحی و کُرد برایش امکان پذیر است. در مقابل، اگر اپوزسیون اسلامگرای سنی در نهایت پیروز شود، عرب های سنی چه نقاب اسلامگرایی و چه نقاب جمهوری مدنی یا هر دو را بزنند، جنگ و تلاش برای حذف کردها محتمل ترین سرنوشت آنها خواهد بود. ادامه بن بست و پایان جنگ داخلی سوریه از طریق مذاکره و توافق مناسب ترین گزینه برای کردها خواهد بود و به آنها اجازه می دهد که دستاوردهای شان را نهادینه کنند. کردها برای بقا به متحد نیاز دارند، اما به چه کسی می توانند اعتماد کنند و چه کسی به آنها اعتماد خواهد کرد؟ (پ.ی.د.) بدون توجه به لفاظی های روزانه و مواضع گذشته او جالان-اکنون برای خودمختاری سرزمینی کردستان سوریه و حق شهروندی برابر برای کردها ایستاده است.

گزارش های مستقل، نویدبخش بهشت تکثرگرایی ذیل حاکمیت (پ.ی.د.) نیستند- کردهای عضو دیگر احزاب زندانی شده اند- اما بر اساس منابع معتمد این ها زیاد نیستند و هیچ گزارشی درباره نقض فاحش حقوق بشر وجود ندارد. گانتر بحث مختصری درباره "خودمختاری دموکراتیک" اجراشده توسط (پ.ی.د.) و ملهم از افکار او جالان مطرح می کند. این رویداد برای هر مورخی، ایده سنت ایزوکراتیک تکرار شونده در کومونیسم را تداعی می کند- جامعه برابری طلب و سپس سلسله مراتبی- و بی دولتی آزاد، دموکراسی مشارکتی توافقی، حاکمیت مردم بر نخبگان و جایگزینی بروکراسی به وسیله شهروندان، که در خودحکومتی مشارکت می کنند. به عبارت دیگر، این بازگشت دوباره، چشم اندازی آنارشیک از برچیده شدن تقسیم کار در سیاست است. چنین جوامع خودسازمانگری (کومون ها یا شوراها) در بسیاری از انقلاب ها به ویژه در مناطق جنگی، ظهور کرده اند اما بندرت ماندگار بوده اند. جوامع بی دولت خودسازمانگر ممکن است با وضعیت کُرد منطق شود بویژه اینکه دارای استقلال کامل نبوده و دولت خودشان را ندارند. مخصوصا کسانی که که در زندان های ترکیه، زندانی هستند نمونه مویده این مساله هستند. آنهایی که واقع بین تر هستند دولت یا دولت های خود را خواهند خواست (یا در میان مفاهیم متعارف تر از کنفدرالیسم دنبال خواسته شان خواهند بود). گانتر از مشاهداتش به این نتیجه رسیده است: درحالی که دکترین لنینیستی، درهم شکستن دولت را تبلیغ می کند احزاب مارکسیست-لنینیست پیشرو وقتی به قدرت می رسند به ندرت احزاب دیگر را تحمل کرده و به سوی دیکتاتوری پیش می روند. میان

موضوعات مطرح در هر دستورکار شلوغی برای کنگره آینده صلح در مورد سوریه فقط حفاظت از گُردها، ایزدی‌های گُردزبان یا دیگر اقلیت‌ها مطرح نخواهد بود بلکه دمکراتیزاسیون چند حزبی فضای سیاسی گُردی و جدایی واقعی و قابل تایید سازمانی (پ.ی.د.) از (پ.ک.ک) نیز مطرح خواهد بود. فمینیسم، سکولاریسم و دربرگیرندگی و فراگیری (پ.ی.د.) در غرب تشویق و تمجید درخوری بدست خواهد آورد اما داستان خیالی حکومت بدون حزب از هیچ آزمونی نمره قبولی نخواهد گرفت.

هرگونه توافق ممکن و عملی برای سوریه یا به شکل فدرال خواهد بود یا کنفدرال. از نظر سرزمینی، قلمرو علوی، دروزی، مسیحی در شرق، اعراب سنی در جنوب و میانه، و مناطق تحت سلطه گُردها در شمال، تشکیل خواهد شد. حل و فصل منازعات اگر بر اساس حکومت اکثریت و در داخل کشوری با حکومت فدرال (مرکزی) مقتدر باشد ماندگار نخواهد بود. رژیم اسد و تمام اقلیت‌های قومی و مذهبی چنین طرحی را رد خواهند کرد. برخی به شکست سیاست ترکیه در قبال سوریه امیدوارند و فکر می‌کنند که ممکن است تحولی در آن نهفته باشد. سیاست ترکیه نیاز به اصلاح دارد بخصوص به این دلیل که روسیه و ایران موفق شده‌اند طرح شکست رژیم بشار اسد را با شکست مواجه کنند. ترکیه قبلاً با هدف نابودی رژیم اسد به تمام اسلامگرایان اجازه عبور از مرزهایش را داده بود ولی آنچه کاشت به ایجاد داعش منجر شد. با توجه به تبعات این سیاست و درسی که ترکیه از اینکار گرفت رهبران ترکیه می‌توانند از این سیاست نامدبرانه و کله شقی صرف دست برداشته و مجدداً با تکیه بر اصول بهتری وضعیت خود را بازبینی کنند؟ در آینده نزدیک، یکی از گزینه‌های آتش بس، توقف خصومت و یا فروپاشی محتمل خواهد بود اما فرایند بازسازی نظام بر اساس کنفدرالی نیاز به بررسی بیشتری دارد. برترین امتیاز این گزینه برای وزارت خارجه کشورهای مختلف این خواهد بود که مرزهای خارجی پیشین سوریه را حفظ خواهد کرد ولی در عین حال سوریه کنفدرال حداقل سه سوال پیچیده و حساس را برخواهد انگیخت. آیا دیپلمات‌های آمریکا، روسیه، ایران و ترکیه خواهند توانست با عرب‌ها و گُردهای سوریه همکاری کنند؟ چنین راه حلی بدون در نظر گرفتن شرکای عرب سنی عملی نخواهد بود- آنها اکثریت جمعیت را دارند- اما نمایندگان آنها چه کسانی خواهند بود، چگونه سازماندهی خواهند شد و حامی بین‌المللی آنها چه دولتی خواهد بود؟ راه حلی مانند توافق در بوسنی، که خانواده اسد را به غرب سوریه محدود کند، روشن و مشخص و احتمالاً ممکن خواهد بود اما مسئله این است که بدون وجود یک نیروی بین‌المللی حافظ صلح چگونه

اجرا خواهد شد؟ حتی طرح چنین سوالاتی خیالی بنظر می آید با این وجود سوال اینجاست که دیگر انواع توافق ها و حل و فصل ها چگونه میسر خواهد بود؟ دو پاسخ احتمالی برای این سوال وجود دارد: فروپاشی سوریه یا از سرگیری جنگ برای پایان و کنترل کردن جنگ. هر دوی این احتمالات در نتایج و پیامدها با هم خیلی نزدیک خواهند بود و باعث افزایش آوارگان بیشتر خواهد شد.

حکومت اقلیم کردستان یا جمهوری کردستان جنوبی؟

ماهر عزیز در تحقیقش به وجود هویت کردی دیرپا و قدیمی پرداخته و نشان داده که این هویت پایگاهی مردمی و رای دهنده به استقلال را در میان بهترین تحصیل کردگان کرد اقلیم کردستان یعنی کسانی که او در سال ۲۰۰۷ از آنها بررسی و آمارگیری کرده ثابت می کند. امروزه خواست قلبی آنها به وسیله پرزیدنت بارزانی، و بویژه از وقتی که ارتش عراق در موصل در تابستان ۲۰۱۴ سقوط کرد، در دستور کار منطقه ای و بین المللی قرار گرفته است. اکنون ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ برای برگزاری رفراندوم تعیین شده و از ۱۷ حزب اقلیم کردستان، ۱۵ حزب از آن پشتیبانی می کنند. منتقدان بارزانی را به در پیش گرفتن سیاست انحرافی متهم می کنند چون حکومت اقلیم کردستان مانند همه دولت های وابسته به نفت، بحران مالی عمیقی دارد، بحران قانون اساسی داخلی دارد (هنوز پیش نویس قانون اساسی داخلی اقلیم به دلیل منازعات بین حزبی بر سر اختیارات و قدرت ریاست جمهوری و پارلمان تصویب نشده است) و روابط بین بغداد و اربیل هرچند هنوز صلح آمیز است اما کش و قوس فراوانی داشته است. حکومت ائتلافی سه حزبی در اربیل به دو حزب کاهش یافت چون نخست وزیر نچیروان بارزانی، حزب گوران را از کابینه اخراج کرد چرا که برخی رهبران کلیدی و کادرهای گوران، شورش را علیه (پ.د.ک) سازماندهی کرده بودند. دوره ریاست مسعود بارزانی هم منقضی شده بنابراین او نیز تا زمانیکه بحران قانون اساسی و بین حزبی حل نشود ریاست موقت را دارد. (او با اتکا به تفسیر قانون، پشتیبانی ضعیفی از خود دارد نه حمایت واضح قانونی از موقعیت اضطراری اش در مسند قدرت).

دیگران به مسائل سیاسی داخلی اقلیم کردستان بی توجه اند و گمان می برند بارزانی آرزو دارد قبل از کناره گیری، اقلیم را در رسیدن به استقلال رهبری کند و بدین گونه هدف زندگی کاری اش را تکمیل کند. وی متعهد است که مجدداً به آن سمت نرفته و کناره گیری کند. همه منتقدان مایلند نقش بغداد در نقض

مداوم قانون اساسی عراق، بعنوان توجیهی برای تصمیم‌راسخ برای اجرای فرماندوم، نادیده بگیرند. قوانین انتقالی کلیدی مخصوصاً آنهایی که "مناطق مورد مناقشه" را تحت تاثیر می‌گذارد هنوز اجرایی نشده‌اند؛ عراق هنوز نه مجلس دوم و نه دادگاه عالی قانون اساسی را مشخص و تعیین نکرده است؛ تلاش‌هایی برای تشکیل مناطق فدرال از چند استان آنچنان که قانون اساسی مجاز دانسته بطور غیرقانونی و اجباری مسدود شده‌اند؛ ارگان‌های عمومی مستقل زیادی با انواع فریب‌کاری و بهانه یا خلع‌ید یا از بین برده شده‌اند. طرفداران فرماندوم مصرند که قانون اساسی دائمی که مدام و بطور مکرر نقض شده است نمی‌تواند کسی را ملزم کند و اتحاد داوطلبانه تصویب شده با فرماندوم می‌تواند داوطلبانه با فرماندوم دیگری منحل شود. تفاسیر بدبینانه، علل حرکت به سمت فرماندوم و واکنش‌گردها به تهدید داعش را نادیده می‌گیرند. پس از فرار ارتش فدرال عراق از مواضعش در موصل و "مناطق مورد مناقشه"، کردها تمام سرزمین‌هایی را که متعلق به خود می‌دانستند بدست آوردند اما بعد از آن، خود حکومت اقلیم کردستان به خطر افتاد. درس بزرگ این بود که کردها نمی‌توانند برای امنیت خود به بغداد متکی باشند. آنها نه تنها در باتکلیفی مقابله با داعش تنها گذاشته شده بودند بلکه بغداد اصرار داشت تمامی سلاح‌های ارسالی برای نیروی پیشمرگه را باید بازرسی کند و این در حالی بود که داعش زرادخانه‌ای را که توسط ایالات متحده برای ارتش عراق فراهم شده بود به چنگ آورده بود و با استفاده از آن داشت قلمروش را لحظه به لحظه گسترش می‌داد. رهبری کردی نیاز به تقویت نیروی پیشمرگه را می‌دانست و به آن مصمم بود. همچنین، می‌دانست که نیازمند انسجام نهادی درون خود و رهایی از سهم درآمدهای نفتی آمده از بغداد است چرا که بغداد به این وسیله از آنها باج‌خواهی می‌کرد. همه کردها متحیر بودند که چگونه کابینه عبادی حقوق عراقی‌ها را در موصل تحت اشغال داعش که مالیات هم می‌گرفت پرداخت می‌کند در حالی که از فرستادن سهم اربیل از بودجه عراق و تسلیح پیشمرگه امتناع می‌ورزید. در نتیجه نخست وزیر نچیروان بارزانی از (پ.د.ک) و معاون اولش قباد طالبانی از (ی.ن.ک) ناچار شدند به کار ناخوشایند برنامه ریاضت و اصلاحات اقتصادی روی آورند. حاکمیت قریب الوقوع آنها انگیزه اصلاحات را افزایش داد. انگیزه هرچه که باشد کردهای عراق برای خروج از عراق، مهلت تعیین کرده بودند. فرایند فرماندوم، بخش‌های عمده‌ای از مناطق مورد مناقشه از جمله بیشتر کرکوک بجز حویجه را دربرمی‌گرفت. این آینده "شناخته شده‌ای" است که وزارت‌های خارجه باید مخاطب قرار دهند. معلوم نیست آنها چه برنامه‌ای در پاسخ برای این رویداد خواهند

داشت. در اینجا نقش ترکیه و ایالات متحده تعیین کننده خواهد بود. هیچ کس از کابینه ترامپ انتظاری جز بی برنامه‌گی و واکنشی فی البداهه ندارد.

حکومت اقلیم کردستان منافع زیادی در روابط حسنه با ترکیه دارد چون سرمایه گذار اصلی خارجی غیرنفتی در آنجا بوده و تاکنون تنها مسیر صادرات نفت و گاز کردستان محسوب می شود. نه (پ.د.ک) و نه (ی.ن.ک) هیچ گاه از (پ.ک.ک) پشتیبانی نکرده اند هرچند (پ.ک.ک) و (ی.ن.ک) در مبنای ایدئولوژیک به هم نزدیک هستند. میان رهبری هر سه حزب هم اشتیاق چندانی به یکدیگر وجود ندارد. اگر اقلیم کردستان بخواهد راه را بسوی استقلال هموار کند می بایست روابطش با ترکیه را از هر مخاطره ای به دور بگیرد و تلاش نماید تا از طرف این کشور به رسمیت شناخته شود. تلاش موفقیت آمیز برای استقلال به معنی چشم پوشی از ادعاهای ارضی نسبت به ترکیه، ایران و سوریه خواهد بود، نباید ادعایی از دورنمای کردستان بزرگ را مطرح کنند و اطمینان موثق بابت حکومت محلی کرکوک (جایی که اقلیت قابل توجهی از ترکمان آنجا باقی مانده اند) بدهند و بر حمایت و حفاظت از تمامی اقلیت های کردستان تاکید شود. ترکیه و اقلیم کردستان بجز لوله های نفت و گاز منافع مشترک دیگری هم دارند. آنها برای ایجاد توازن در مقابل اسلامگرایان شیعه در بغداد و تهران به یکدیگر احتیاج دارند. ترکیه تایید کرده است که از همسایه کُرد باثبات، غیرمداخله گر و غیرالحاق گرا سود می برد. اربیل و آنکارا منافع مشترکی در تقویت کُردهای ناوابسته به (پ.ی.د) در سوریه دارند. همچنین جداکردن (پ.ی.د) از (پ.ک.ک) و مدیریت جریان عظیم پناهندگان ناشی از جنگ داخلی سوریه به نفع شان است. این منافع مشترک می تواند اجزای رویکردی مشترک برای دستیابی به راه حلی در سوریه باشند که در آن، ترکیه حامی عرب های سنی و ترکمانان بوده و اقلیم کردستان حامی کردها، ایزدی ها و مسیحیان شمال و غرب باشد. ترکیه زمان تعیین شده برای رفراندوم را عاقلانه نمی داند ولی تاکنون از گفتن "هرگز" اجتناب کرده است. اردوغان موضع ترکیه را تعیین خواهد کرد او هم بیش از یک سال است مشغول سرکوب کودتای گولنی ها بوده و با شرایط اضطراری حکومت می کند که در آن بخش دولتی را پاکسازی فوق العاده کرده و اپوزسیون داخلی از جمله کردها را سرکوب کرده است.

راهپیمایی حامیان صلح (اکثرا کُرد) حمله کرد و بیش از ۱۰۰ نفر را کشت.

(پ.ک.ک.) با گرفتن طعمه اردوغان، آنچه را برای بازگرداندن سلطه انتخاباتی حزبش نیاز داشت به او تقدیم کرد. موج بی ثباتی و خشونت رای دهندگان وحشت زده ترکیه را به سوی بازگشت به کابینه تک حزبی سوق داد. (آکپارتی) حکومت را تا سال ۲۰۱۹ برنده شد و متعاقب آن می توانست شکست کودتای گولنی ها را برای تقویت قدرت اجرایی رییس جمهور و دیگر تغییرات و اصلاحات مورد نظر آوریل ۲۰۱۷ قانون اساسی بکار گیرد. میزان رای (هدپ) در ۲۰۱۶ افت کرد و به زحمت کمی بیش از ۱۰ درصد آرا و حد نصاب را بدست آورد (قبلا توانسته بود ۱۴ درصد را بدست آورد). (هدپ) همراه با دیگر احزاب اپوزسیون ترکیه ضعیف تر از آن هستند که بتوانند برنامه های اردوغان را متوقف کنند.

خوانندگان کتاب اورهان می فهمند که (پ.ک.ک.) اگر تصمیماتش را از نگاه منافع جمعی کُرد ارزیابی کنیم، گاها دچار ساده لوحی و خطای استراتژیک شده است. قیام مسلحانه اش از ۱۹۸۴ تا اواخر دهه ۱۹۹۰ منجر به تخریب گسترده و تخلیه اجباری هزاران روستای کُردنشین شد هرچند مقامات ترکیه برای این نقض آشکار حقوق بشر مسئول اصلی هستند. تصمیم (پ.ک.ک.) در سال ۲۰۱۶ برای بازگشت به جنگ نیز به همین شیوه بوده و کمترین اهمیت را برای خسارت های ناشی از آن به مردم کُرد - فارغ از حال ترک ها- قائل شد. همچنین برنامه های سیاسی کُردهای سوریه، عراق و ترکیه را به مخاطره انداخت. اگر درک نویسنده این سطور از کار اورهان درست باشد، شاه کلید توضیح اقدامات (پ.ک.ک.) اصرار مداوم بر این مهم است که خودش بصورت انحصارگرایانه به سازماندهی و تعیین منافع کُردها بپردازد. (پ.ک.ک.) از جنگ خونین و فرسایشی میان احزاب کوچک چپ گرای کُرد و ترک اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ سر برآورد که در آن تمامی شکاف های محلی، عشیره ای، فرقه ای، نسلی و زبانی بدون کمترین احترام برای اصول سیاسی بکار گرفته شدند. بنظر می رسد (پ.ک.ک.) از این وحشت دارد که (هدپ) از دامنه نفوذش خارج شده و بتواند با (آکپارتی) به توافق برسد و جوانان شهرنشین کُردی را که اغلب فرزندان همان کسانی اند که ارتش ترکیه از روستاها اخراج کرده، از (پ.ک.ک.) دور کند. خلاصه اینکه احتمالا (پ.ک.ک.) برای جنگ موش و گربه بازی با دولت پنهان یا برای بازکردن جبهه ای دیگر برای کمک به (پ.ی.د.) باز نگشته است بلکه برای بازیابی و حفظ انحصارگرایی خود و به امید اینکه بعدا بعنوان تنها نماینده منافع کُردها به میز مذاکره دعوت شود تلاش می کند. اصرار و تعصب (پ.ک.ک.)

برای ریشه کن کردن دیگر احزاب گروه قومی خود، نظامی‌گری فمینیستی، بکارگیری بمب‌گذاری‌های انتحاری، ویژگی‌های فرقه‌مانند و یا شاید خودبزرگ‌بینی توانایی‌های نظامی‌اش، شباهت‌شگفت‌انگیزی با "ببرهای آزادی بخش تامیل نلام" (ل.ت.ت.ئ) دارد. گذشت زمان این را روشن خواهد کرد که آیا مانند آن از بین خواهد رفت یا نه. این که آیا (پ.ک.ک) مجبور به تجدید آتش بس خواهد شد یا با دیگر‌گردها همراه شده و با آنها مشغول سیاست خواهد شد شاید سوالی باشد که بصورت باز باقی بماند چرا که عملکرد گذشته‌اش امیدبخش نیست. گزارش اورهان مدارک قابل‌اتکایی از اعمال خشونت دارد اما کاستی‌هایی نیز دارد که به دلیل ترس نیست بلکه ناشی‌آشفتگی سبک‌نگارش اوست. وی شخصاً تز جامعه‌شناسی‌اش را که به فرانسوی نوشته بود ترجمه کرده است. انتشارات روتلج باید در بازخوانی و ویرایش متن کمک بیشتری به او می‌کرد. خواننده متن وی ناچار است تعداد زیادی از عناوین مخفف سازمان‌های‌گردی را بفهمد که واقعا سخت و گیج‌کننده است. متن نویسنده در جاهایی که در مورد فوکو، بوردیو و راهنمایی‌های معمول است، یا هنگامی که میان دو زبان -گردی و فرانسوی- می‌نویسد که هر دو نیز زبان مادری‌اش نیستند، به متنی واقعا طاق فرسا تبدیل می‌شود. حتی عنوان کتاب نیز گمراه‌کننده است -شاید کسی منتظر خشونت دولت ترکیه علیه‌گردها، یا خشونت علیه دولت و دیگران توسط شورشیان‌گرد باشد. در هر صورت حکومت بعنوان قاتل تعداد بیشتری قضاوت خواهد شد. به هر حال نوشته‌ی اورهان بیشتر مورد علاقه دانشجویان آمریکایی جنگ‌های داخلی خواهد بود که علاقه بیشتری به جنگ‌های داخلی سازمان‌های شورشی و استفاده و سوءاستفاده از مردم خود دارند تا به موضوع جنگ با دولت و شورشیان. این تمرکز بر خشونت درون‌گروهی و بین‌گروهی شورشیان گاهی اوقات از نظر اخلاقی مفید است اما اغلب دچار مشکلات روش‌شناسی می‌شود. به ویژه تعصب و سوگیری در گزارش رسانه‌ها و منابع رسمی که معمولاً متمایل به دولت است تا به شورشیان. این نوع تمرکز گاهی تصویر بزرگتر را تار و مبهم می‌کند. (پ.ک.ک)، هم دلیل اصلی درگیری همچنان که در جریان است، و هم مانع بازسازی دموکراتیک ترکیه و همسایگانش به شمار می‌رود اما وجود و ماهیت آن نتیجه‌ی دهه‌ها سرکوب‌گردها است.

درسهایی از مهاباد در ایران؟

در آنچه برای‌گردها و‌گردستان اتفاق خواهد افتاد ایران بازیگری تعیین‌کننده خواهد بود حتی اگر‌گردها

در ایران برای دهه های آتی ساکت باشند. در حالی که کابینه اردوغان گاهی اوقات نشانه هایی بروز می دهد که حاکی از آن است که در صورت استقلال کُردستان عراق با مرزهای حکومت اقلیم، با آن کنار خواهد آمد، اما ایران هیچ گاه چنین اشاره ای نکرده است. تهران طرف حکومت بغداد تحت سلطه شیعه مطیع خودش را خواهد گرفت که از خودش می پرسد آیا باید کُردستان مستقل را به رسمیت بشناسد؟ ساخت سیاسی جدید کنفدرال را بپذیرد یا به رسمیت شناختنش را رد کند. کُردستان را از سهم بودجه اش محروم و آنرا گرسنه نگهدارد یا باید با آن بجنگد تا کُردها را به زور در عراق نگهدارد. نخست وزیر عراق، عبادی گزینه آخر را رد کرده است. اینکه شبه نظامیان شیعه به این فرمان پایبند خواهند بود یا نه، خواهیم دید. در گذشته ایران صفوی مانند ترکان عثمانی از کُردها بعنوان حائل سوء استفاده می کردند. حال نیز (پ.د.ک) در دهوک و اربیل قدرتمندتر است و در برابر (ی.ن.ک) و گوران در سلیمانیه و کرکوک قوی تر هستند. بر اساس تجارب دیپلماتیک مشخص است از یک مُدل قدیمی هر حزب متحد، نزدیکترین همسایه اش خواهد بود. بنابراین محور منازعه دولت ایران و (ی.ن.ک) و گوران، در مقابل دولت ترکیه و (پ.د.ک)، و سرویس های اطلاعاتی رقیب از جهات مختلف از (پ.ک.ک) (پژاک) حمایت خواهند کرد. این سناریوها قابل اجتناب هستند اما معامله بزرگ به این بستگی دارد که چگونه کُردها در جایی که ممکن است به جمهوری کُردستان جنوبی تبدیل شود اختلافات داخلی شان را حل خواهند کرد. تقسیم موفقیت آمیز قدرت میان دهوک، اربیل، سلیمانیه و کرکوک برای تلاش به منظور استقلال ضروری و حیاتی است.

ایران از حذف صدام حسین استقبال کرد اما بعد از اینکه ابتکار عمل ایران به وسیله کابینه بوش رد شد، سرویس های امنیتی ایران مصمم شدند در زمان اشغال عراق از جانب آمریکا، عراق را غیرقابل حکومت کنند و قدرت شیعیان را در آن مستحکم کنند. اگرچه آنها با حمله داعش اذیت شدند اما این اهداف عمدتاً برآورده شد. حال سوال این است آیا ایران می خواهد غرب عراق و شرق سوریه را در جنگ دائمی نگه داشته، عشایر و شبه نظامیان آنجا را با پول و سلاح تغذیه کند یا نه؟ سیاست اخیر از شکست کامل در سوریه جلوگیری خواهد کرد اما جناح غربی آنجا را بدون قدرت قابل توجه عرب سنی رها خواهد کرد. برای ایران ممکن است این بهایی باشد که ارزش پرداختن داشته باشد.

ایران می تواند با حکومت اقلیم کُردستانی که کُردهایی از ایران هم آنجا ساکن هستند همزیستی مسالمت

آمیز داشته باشد. آنها روابط دیرینه و شخصی با رهبران آنجا دارند. اما حکومت‌های محلی کُردی تجربه نابودی از جانب رژیم‌های مختلف ایران را در طول تاریخ از جمله از زمان صفوی دارند. تازه‌ترین نمونه آن در سال ۱۹۴۶ است. زمانی که کُردها جمهوری مستقل کُردستان را در شمال غربی ایران اعلان کردند. جمهوری کُردستان با مرکزیت مهاباد اولین تجربه خودحکومتی کُردها در دوران مدرن به شمار می‌رود. هر چند کوتاه مدت اما جمهوری اثر قابل توجهی بر جنبش‌های ناسیونالیستی پس از خود گذاشت. اینجا بود که ملامصطفی بارزانی بعنوان ژنرال تعیین شد. عباس ولی در کتابش به روشنی این دیدگاه را رد می‌کند که جمهوری نتیجه توطئه شوروی برای تجزیه ایران بود یا فقط عوارض جانبی مانورهای قدرت سه‌برنده اصلی جنگ جهانی دوم، بریتانیا، آمریکا و شوروی بود. وی مدعی است که در نتیجه‌ی تحولات داخلی ایران، کُردها و آذری‌ها به تشکیل جمهوری رسیدند. او مدارک مستند قابل توجهی از اختلافات داخلی کُردها مخصوصاً شکاف‌های شهری و روستایی و عشیره‌ای و غیرعشیره‌ای فراهم کرده است. عباس ولی استدلال می‌کند که تشکیل جمهوری اوج شکل‌گیری هویت کُردی در ایران بود که در پاسخ به سیاست بیگانه‌سازی ایران مرکزگرا ظهور کرد و واکنشی به "فارس‌سازی" و شیعه‌دوازده امامی "گرایی دولت بود. من شاید در اینجا با عباس ولی هم عقیده نباشم. هویت کُردی همچنان که ماهر عزیز مطرح کرد در حال شکل‌گیری بود. آنچه جدید بود انتشار آن میان هر دو طبقه شهری و روستایی و دموکراتیزه شدنش بود. عباس ولی بر هر دو زبان کُردی و فارسی مسلط بوده و منابع دست اول به این زبان‌ها را بکار گرفته و به آنها دسترسی دارد اما بنظر نمی‌رسد منابع روسی و آذری را خوانده باشد و بنظر می‌رسد از طریق مقاله‌یک سمینار به منابع دست دوم آمریکایی دسترسی داشته است. او وقتی که از اصطلاحات پسا ساختارگرایانه استفاده می‌کند، کمتر شفاف است، مانند بسیاری از تئوریسین‌های سیاسی او هم ظاهراً این باور ناتوان‌کننده را دارد که واقعیت‌ها هم نسبی و راست‌گرایانه هستند. این باورهای معرفت‌شناختی مانع رسیدن وی به نتایج قوی کشف حقیقت شده‌اند که در تاسیس و سقوط جمهوری کُردستان چه اتفاقاتی رخ داد. جمهوری کُردستان پس از عقب‌نشینی شوروی سقوط کرد و رهبرانش به اتهام خیانت اعدام شدند. ولی می‌نویسد "هویت کُردی، زبان و فرهنگ با قدرت و شدت بی‌سابقه‌ای سرکوب شد. او استدلال می‌کند که قانون اساسی گرایی لیبرال دموکراتیک، ساده‌لوحی است و باید نسل‌های آینده درس‌های مهمی از مهاباد فراگیرند. درس دیگر این است که دولت‌های کوچک بویژه دول کوچک‌کی که دارای شکاف داخلی

بوده و نیروی امنیتی واحدی ندارند، پس از خروج ابرقدرت ها از مناطق جهان به راحتی به وسیله دولت های بزرگ تر همسایه از بین برده خواهند شد.

آیا تحول جهان بینی هجر می تواند یاری دهنده باشد؟

در کتاب "آینده گُردستان در عراق" من و خالد صالح به این بحث پرداخته ایم که یک راه برای توضیح توسعه ناسیونالیسم کُردی در عراق، از همان طریقی که مایکل هجر بر آن تاکید کرده میسر است و آن بررسی عواقب تغییر حکومت غیرمستقیم دولت ماقبل مدرن به حکومت مستقیم دولت مدرن است. این دیدگاه با رویکرد ارنست گلنر در مورد تفاوت های میان دولت عصر کشاورزی و دولت-ملت مدرن سازگار است. در کتاب "حکومت بیگانه" که ما در اینجا با دامنه و ظرافت های آن کاری نداریم، هجر فصلی را به عراق از زمان عثمانی تا به امروز اختصاص داده است. وی عمدتاً بر کتاب چارلز تریپ تحت عنوان تاریخ عراق تاکید دارد که در آن گُردستان نقش حاشیه ای داشته اما به آسانی نشان می دهد که افزایش نفوذ دولت طی قرن بیستم عمیقاً روابط بین گروهی شیعه ها، سنی ها و کُردها را مختل کرده است. همچنین، نشان می دهد که مخمصه و مصیبت جمعی آنها به تدریج بدتر شده چراکه هیچ یک از رژیم های پس از عثمانی ها، اعم از بریتانیایی، هاشمی، جمهوری، یعنی، آمریکایی و یا حکومت با اکثریت شیعه، نتوانسته بطور شایسته خدمات دولتی را بصورت بیطرف، فراقومگرا و فراقره گرا برای عموم مردم فراهم کند تا مشروعیت و اثربخشی را نشان دهد. معلوم نیست تا به حال هیچ رژیمی در عراق واقعا چنین ایده آلی را هرگز دنبال کرده باشد.

مانند گلنر، هجر نیز بر این باور است که در دوران مدرن پذیرش "حکومت بیگانه" ذاتا دشوار است اما برخلاف گلنر، هجر فکر می کند که این مهم از لحاظ جامعه شناختی امکانپذیر است. هجر معتقد است که هر دو اشغال عراق، اولی از طرف بریتانیایی ها در سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ و دومی از جانب آمریکا از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ نه برنامه ریزی شده بود و نه بی طرفانه اجرا شد. به نظر می رسد وی بقایای باوری کهن که حکومت بیگانه بی طرف را امکانپذیر می داند، حفظ کرده است. گفتنی است در دیدگاه او ژئوپولیتیک منطقه ای نقش کمی در بحثش حول تاریخ نگاری دارد و باید گفت وی به همان اندازه نیز می پذیرد که یک قیومیت جدید موفق، به شدت پرهزینه و می بایست طولانی تر باشد. او می داند

که ایالات متحده انگیزه کمی برای دنبال کردن این پروژه دارد. در جایی هچر استدلال گالبرایت را که می‌گوید یک فدراسیون چندملیتی موفق می‌بایست از جانب دولت موقت ائتلاف مورد تشویق قرار می‌گرفت، استدلالی "اشتباه" دانسته و آن را رد می‌کند. بهر حال این هچر است که اشتباه کرده است. او حتی یک قیومیت بین المللی موفق در جهان پسا استعماری که تاسیس یا بازتاسیس شده باشد را نام نمی‌برد، دولت تمرکزگرا با همه گروه‌های اصلی ملیتی و اتنیکی عادلانه و منصفانه رفتار نمی‌کند مگر اینکه دولت چندملیتی فدرال یا دارای نهادهای مشارکتی و تقسیم قدرت اجتماعی باشد (که او اشاره‌ای به آن نمی‌کند). هچر تقابل میان حکومت غیرمستقیم عصر کشاورزی و زمینداری، و حکومت مستقیم دوران صنعتی را اشتباه بکار می‌برد. وی به درستی استدلال می‌کند که جا برای داوری وجود دارد و به نقش تصمیم‌گیری برای طرف سوم، اشخاص و نهادها در قاعده مندی یا حل منازعات ملی و اتنیکی اشاره می‌کند. در گذشته حکومت بیگانه، فراگیری بیشتری داشت و اکنون نیز به یکباره ناپدید نمی‌شود. اما او در تصویر بزرگی که طراحی کرده، شکل‌های حکومت چندملیتی و جوامع مشارکتی را از شکل‌های مدنظرش حذف می‌کند. وی در اینجا مرتکب اشتباه می‌شود چرا که مفهومش از حکومت بیگانه بسیار وسیع است. اگر ملت من عضوی از فدراسیون چندملیتی است که با حقوق کامل برابر و متناسبش در نهادهای نمایندگی حضور دارد آیا بیگانه بر من حکومت می‌کند یا من حکومت را با شرکایم به اشتراک گذاشته‌ام؟ بعضی اوقات جواب آخری است. از این روست که در جوامع اشتراکی، پیوند، یک هنجار کلیدی است.

ساختار سوریه و عراق جدید و آینده‌گردهای متبوع‌شان یا عمیقاً کنفدرال خواهد بود یا ایجاد ملت-دولت‌های جدید اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. عراق به آستانه بقا یا فروپاشی خیلی نزدیک است. سناریوی ترسناک تخریب مداوم طرف‌های درگیر ممنوع نشده است. اما با تلاش برای بازگردانی حکومت بیگانه در سرزمین‌های کُردی سوریه و عراق یا باید اشغالگرانه (با حمله ایران، ترکیه یا عرب‌ها) یا محدود و برای هدف خاص و ویژه (با نظارت ارگان‌های میدانی سازمان ملل) باشد. این غیرممکن است که با استانداردهای هچر، قیومیتی بین المللی در سوریه یا عراق متصور شد که قادر به ارائه خدمات معمول باشد. اما برعکس، ترکیه و ایران ناچار خواهند بود با "گردهای خودشان" بعنوان کُرد سازگار شوند یا باید خودشان را برای یک قرن دیگر از اسمیلاسیون اجباری کُردها (یک شکل دیگر از حکومت بیگانه)، با

تمامی عواقب احتمالی آن آماده کنند. متأسفانه ممکن است از نظریه حکومت بیگانه به نفع قیومیت جدید پدرسالارانه یا برای پشتیبانی از پروژهای (غیرتوافقی) بازتمرکز شده سوءاستفاده شده باشد و استثنائاً انتظار هم نمی رود که مدلی از دولت مدنی، عادل، بیطرف و یکپارچه ارائه دهد. اما باید اثر هچر را خواند که مختصر است و کسل کننده هم نیست.

نتیجه گیری

رابرت اولسن اخیراً وضعیت کنونی ناسیونالیسم کردی را با ناسیونالیسم یهودی سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۸ مقایسه کرده است. او مدعی است دولت های ضعیف عربی تحت استعمار، جاه طلبی صهیونیستی را تسهیل کردند. برعکس، مصیبت و رنج کردهای عراق بعد از ۱۹۹۲ کاملاً متفاوت و چالش برانگیز بود. ترکیه، ایران و سوریه بزرگ تر، پرجمعیت تر و قدرتمندتر از اردن، لبنان و سوریه دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ هستند. ایالات متحده روابط مطلوبی با برخی کشورهای اطراف کردهای عراق، مانند عربستان سعودی و کویت دارد، اما نفوذ کمی بر ایران و سوریه داشته و نفوذش بر ترکیه محدود است. بعید به نظر می رسد که حمایت آمریکا از کردهای عراق و ناسیونالیسم کرد در ایران، ترکیه و سوریه به اندازه حمایت بریتانیا از صهیونیسم ماندگار باشد. از آنجا که سوریه و عراق درگیر جنگ داخلی طولانی مدت هستند ما باید منتظر باشیم که چه رخ خواهد داد و این مقایسه آموزنده ای است که چه بسا نشان دهد حمایت آمریکا ماندگارتر است. کردها، بزرگ ترین ملت بدون دولت و چهارمین ملت پرجمعیت خاورمیانه، اکنون دارای دو دولت دو فاکتو هستند. دولتی در عراق که نهادهی تر و مستقرتر از دولت در سوریه است. ما خواهیم دید آیا این دولت های کردی چه جداگانه و چه مشترکاً قدرت این را دارند فرمول قدیمی همکاری موقت و ارباب توسط پایتخت های اطراف شان را از بین ببرند. آنهایی که در وزارت خارجه های غربی، ناظر احوال کردها هستند، شاید یاد این شعر قدیمی بیافتند که "نیازی نیست دولت ها را از بین ببرید فقط تلاش زیادی برای زنده نگهداشتن شان نکنید کافی است"، احتمال هم دارد که بیطرفی را انتخاب کرده و مسبب پیروزی هایی شوند. ایران و روسیه اگر پیروز شوند و رژیم اسد را در قدرت نگه دارند و در عراق هم ایران و آمریکا پیروز شوند، شیعیان در بغداد بر قدرت باقی خواهند ماند. این سناریوها ممکن هستند و بعنوان شکست داعش از آنها نام برده خواهد شد اما به ضرر کردها و عرب های سنی خواهد بود. اگر چنین شود

مرحله‌ی بعدی ایجاد نظم، تلاش برای موازنه قوای مجدد علیه ایران، خواهد بود. بنابراین سرنوشت‌گردها در دست ابرقدرت‌ها و دو‌گرگ قدرتمند یعنی ایران و ترکیه باقی خواهد ماند. ایران بندرت اشتیاقش برای تحت حمایت گرفتن و اداره دو‌گرگ ضعیف یعنی عراق و سوریه به عنوان کشورهای مطیع و پیرو خود، و ایجاد یک امپراتوری را پنهان کرده است. به‌رحال ما می‌توانیم از این موضوع مطمئن باشیم تا زمانی که گردها دولتی مستقل از آن خود، یا دولتی در درون کنفدراسیونی که هنوز برپا نشده است را داشته باشند، تاریخ قطعی ناسیونالیسم‌گرد را باید به تعویق انداخت.